

بابچه‌های مشتاق تعطیلا

بهره‌وری از اوقات فراغت یکی از جدیترین بحثهای جامعه ماست، خصوصاً در مورد میلیونها کودک و نوجوان و جوانی که از فرط بی‌برنامگی به تماشاگر سست و لمیده برنامه‌های تلویزیون بدل شده و یا نیروی سرشارشان به کوجه‌ها سرازیر می‌شود. با شروع تابستان انباشته از اوقات فراغت، بار دیگر ضرورت برنامه‌ریزی برای فرزندان خانواده مطرح می‌شود چرا که در ساده‌ترین نتایج عدم بهره‌وری، وجود مادر خانه‌دار و بچه‌های سرشار از انرژی و بیکار و بی‌برنامه، موجب درگیریهای مکرر بر سر شیطنتها و امرونی‌هایی می‌شود که به سرعت می‌تواند به پرخاشگری و ناسازگاریهای جدیتری بدل شود.

از سویی درسهای فشرده مدرسه، امتحانات مکرر، تبعیت از نظم و مقررات سخت مدرسه و فشار والدین، معمولاً دانش‌آموزان را چنان خسته و دلزده می‌کند که به نحوی با هر نوع نظم و برنامه‌ریزی عناد می‌ورزند، از سوی دیگر بچه‌ها مشتاق تابستان هستند و باید الگوهای نظم و یادگیری مدارس در تابستان به نحوی دنبال شود تا عاداتهای رفتاری و ذهنی مثبت آنان از بین نرود. پس چه باید کرد؟

تابستان فصل استراحت، کسب آرامش و کاهش اضطراب و شتاب بیهوده است. در چنین دورانی، به ویژه توجه به سه محور اساسی ضروری می‌نماید: (۱) ایجاد ارتباط صمیمانه؛ (۲) استراحت و آسایش؛ (۳)

پرورش استعدادهایی که در مدرسه فرصت و امکان بروز نیافته‌اند.

والدین باید سعی کنند در تابستان چنان فضای متفاوتی با دوران مدرسه برای فرزندان بیافرینند که اول مهر برای آنها شروعی دوباره محسوب شود و با اشتیاق به استقبال مدرسه بشتابند. توجه به نکات زیر می‌تواند برای والدین در ایجاد چنین فضایی راه‌گشا باشد:

همه انسانها، و به ویژه جوانان و نوجوانان، به آزادی و تجربه استقلال فکری و رفتاری نیازمندند. از آنجا که دانش‌آموزان دبستانی، راهنمایی و دبیرستانی، و همچنین



● بچه‌ها را با برنامه‌های مختلف و

پشت‌سرهم خسته نکنید.

نباید تابستان را با مجموعه‌ای

از برنامه‌ها و کلاسهای مختلف،

چنان پر کنید که آنها اول مهر،

خسته‌تر از اول تیرماه،

دوباره سرکلاس حاضر شوند.

دختران و پسران علائق متنوعی دارند که باید در برنامه‌ریزی به آنها توجه داشت، بد نیست اگر شما هم، تا حد امکان، برنامه‌ریزی‌گذاران اوقات فراغت بچه‌ها را به عهده خودشان بگذارید.

ارتباط صمیمانه با بچه‌ها، در هر سنی که باشند، بسیار ضروری است. در طول سال تحصیلی، دلهرة انجام تکالیف مدرسه، آمادگی برای امتحانات و مراقبتها و گوشه‌های مکرر والدین، به ایجاد ارتباط صمیمانه بین والدین و فرزندان آسیب می‌رساند. متأسفانه بسیاری از والدین تصور می‌کنند که بچه‌هایشان را خیلی خوب می‌شناسند و از تمام روحیات آنها باخبرند. اما بسیاری از آنان، خصوصاً وقتی بچه‌هایشان به کلاس دوم و سوم راهنمایی می‌رسند، ناگهان از بعضی رفتارهای آنها حیرت‌زده می‌شوند. بسیار شنیده‌ایم که پدر یا مادری می‌گوید: «این بچه که این طوری نبود!» یا «او اصلاً از این اخلاقها نداشت!» و همین حیرت‌زدگی نشان می‌دهد که آنها چقدر از شناخت واقعی فرزندشان فاصله دارند.

واقعاً چه طور می‌شود به آنها نزدیک شد؟

واقع‌بینی: هر فردی شخصیتی خاص خود دارد. اصرار نداشته‌باشید که حتماً «این یکی» هم مثل «آن یکی» باشد. فرزند شما موجودی است مستقل که علائق، انگیزه‌ها و عواطف ویژه‌ای دارد و فقط با شناخت واقع‌بینانه از وی می‌توان به درون او نفوذ کرد. آیا شما هم از آن دسته والدینی هستید که الگوهای از «فرزند شایسته» در ذهن





سرور نعمت‌اللهی

ت چه کنیم؟

دارند، که صرف‌نظر از درست یا غلط بودن آن معیارها، با روشهایی بنظیر نصیحت، گوشزدهای مکرر، امر و نهی‌های مداوم و باید و نبایدهای کلیشه‌ای می‌خواهند فرزندشان را به سوی آن الگوی ذهنی هدایت کنند؟

آنچه باید برای هر پدر و مادری در درجه اول اهمیت باشد این است که بدانند «چه فرزندی، با چه خصوصیتی دارند.» فقط با شناخت واقع‌بینانه از شخصیت واقعی و نیازهای درونی نوجوان می‌توان برای او الگو و مسیر مناسبی در نظر گرفت. هر گونه سهل‌انگاری و انکار واقعیت و پیش‌داوریهای خودمحورانه، تنها باعث افت روحی فرزند شما می‌شود و اعتماد به نفس و جسارت او را در بروز خلاقیت‌هایش کاهش می‌دهد.

تابستان به دور از دلهره‌ها و کمبود وقت سال تحصیلی، سفر و گردش و تفریح و دور هم نشستن‌ها، فرصت مغتنمی است برای ارتباط و شناخت واقعی تمایلات، رنجها و دغدغه‌های فرزندانمان.

ابراز عاطفه: بسیاری از کودکان در اثر سخت‌گیریهای والدین در طول سال تحصیلی، به غلط، فکر می‌کنند که زیاد مورد توجه و علاقه والدینشان نیستند. حال که دغدغه مدرسه و امتحانات تمام شده، با ابراز محبت، اعتماد او را جلب کنید و محبت و علاقه خود را به وی نشان دهید.

ارتباط دو به دو: سعی کنید بدون تصنع و با پرهیز از نصیحت‌های خسته‌کننده و تکراری، رابطه‌ای محبت‌آمیز و راحت با نوجوانتان

ایجاد کنید. او را به عنوان موجودی مستقل و عضو ارزشمند خانواده بنگرید تا صمیمیت، اعتماد و احترام به خود را باور کند. البته ایجاد چنین رابطه‌ای چه بین مادر و فرزند و چه بین پدر و فرزند، به‌ویژه در دوران بلوغ نوجوان، کار بسیار دشواری است. اما یادتان باشد چنین رابطه‌ای، اگر ایجاد شود، اهرمی قوی برای هدایت و پیشرفت او در آینده خواهد بود.

◀ پر کردن اوقات فراغت دانش‌آموزان

- با آنها به دیدار فامیل و دوستان و آشنایان بروید. رفت‌وآمد با فامیل و دوستان و آشنایان که به دلایل مختلف طی سال تحصیلی مقدر نبوده‌است، می‌تواند در تابستان احیا شود و خانواده‌بسته را در خانواده‌گسترده‌تر صیقل دهد. بچه‌ها از طریق این‌گونه ارتباطها می‌توانند با طرز فکرها، شیوه‌ها و شرایط مختلف زندگی دیگران آشنا شوند. به مدد چنین روابطی، محبت و مهر و عاطفه جریان سیالی می‌یابد و حس خوشایندی زندگی اجتماعی، افسردگی و خستگی روحی را می‌زداید.

در این رفت‌وآمدها، به خصوص ارتباط با آن دسته از خانواده‌هایی که بینش بهتر، زندگی سالمتر و فرزندان همسن و سال فرزندان شما دارند مفیدتر است. حداقل فایده چنین روابطی این است که شما از همبازیهای فرزندان شناخت دارید و او را نیز به همسالان اجتماعی خود نزدیک می‌کنید.

اگر بتوانید برنامه‌های مسافرت تابستانی یا تفریح و گردش در پارک را به طور دسته‌جمعی با چنین خانواده‌هایی تنظیم کنید، به همه خوش خواهد گذشت.

- با بچه‌ها به خرید و گردش بروید. پیاده‌روی، خرید، حضور در مکانهای عمومی، سفر به مناطق مختلف و هر گونه فعالیتی که امکان ارتباط اجتماعی و تماس مستقیم با مردم و زندگی روزمره را برای فرزند شما فراهم آورد، خصوصاً برای دختران که فرصت و امکان کمتری در اختیار دارند، بسیار سازنده است و حتی به تحکیم رابطه دوستانه شما نیز کمک می‌کند.

- دو یا سه روز در هفته را در اختیار خودشان قرار دهید. بگذارید این مدت را هر طور که می‌خواهند بگذرانند: هر ساعتی بخوابند، بازی کنند یا تلویزیون تماشا کنند. در واقع بگذارید رها شوند، رها از هر گونه قیدوبند، دلهره، اضطراب کار و نظم و مقررات و اجرای دستورات.

- در تابستان کمی از شتاب و اضطراب بکاهید. پدر و مادرهای شاغل در تابستان با مشکل مضاعفی مواجهند زیرا فقط برنامه منظم بچه‌ها قطع می‌شود در حالی که آنها همچنان ناچار به ادامه نظم تلی خود هستند. آنها باید سعی کنند، حتی المقدور بلافاصله بعد از تعطیلی مدرسه، چند روزی مرخصی بگیرند و برای رفع خستگی بچه‌ها به مسافرت بروند و دوباره برای وقت مناسبی در نیمه یا انتهای تابستان هم مسافرتی در نظر بگیرند.

در این گونه خانواده‌ها، معمولاً انجام

● دانش آموز تجدیدی

احتیاج به مراقبت بیشتری دارد.

با محبت و دلجویی او را به

جبران ضعف گذشته تشویق کنید و

برای او هم اوقات مناسبی برای

ورزش و تفریحات مورد علاقه اش در

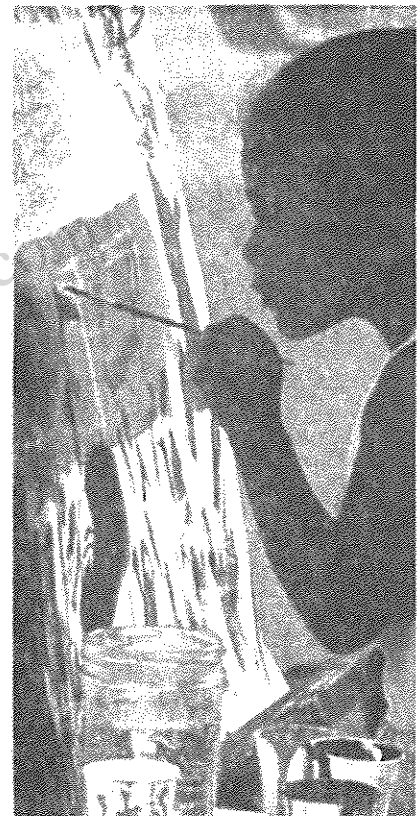
نظر بگیرید.

● بازدید از محلات فقیرنشین و

آشنایی با نوجوانانی که برای کسب

معاش کار می کنند؛ بچه ها را به نوعی

با واقعیات زندگی روزمره آشنا می کند.



همه کارها با نوعی شتاب همراه است و در نتیجه این دلهره و شتاب و بی قراری به بچه ها هم منتقل می شود؛ آنها مجبورند در ابتدای شب به اصرار بخوابند تا بامداد به اضطراب از خواب برخیزند، با شتاب لقمه صبحانه ای بخورند و بعد هر کدام به مهد یا مدرسه ای پرتاب شوند و تا ساعت ۴ - ۵ بعد از ظهر منتظر رفتن به منزل باشند و در منزل نیز به اصرار تکالیفشان را انجام دهند، سریع شام

بخورند و زود بخوابند؛ گردونه ای که به سرعت می چرخد و همه، خصوصاً بچه ها، را گیج می کند. به نظر می رسد بهترین کار تابستانی این گروه کاهش فشار و اضطراب و کسب آرامش باشد، تا بچه ها در این فرصت خود را دریابند و در تعطیلات آخر هفته با آرامش و بدون دلهره روز شنبه با والدین رابطه ای غیر از جواب دادن درس برقرار کنند؛ حرف دل بزنند و از ته دل شاد شوند. استراحت و آرامش مهمترین نیاز این بچه ها است و اگر مشکل نگهداری آنها در منزل وجود نداشته باشد، یک خواب آرام و تلافی تمام روزهای سرعت و اضطراب از هر کاری برای آنها واجب تر است.

- استعدادهای ورزشی، هنری و ادبی - فرزندان را، که معمولاً در مدرسه امکان یا فرصت کمتری برای رشد و پرورش آنها وجود دارد، دریابید. این موضوع در مورد مهارت های فنی آنان نیز مصداق دارد. تابستان فرصت خوبی برای یادگیری مهارتهایی چون شنا، زبان دوم، کار با کیت های الکترونیکی، کامپیوتر و این قبیل فعالیتهاست.

البته مراقب باشید که بچه ها را با برنامه های مختلف و پشت سرهم خسته نکنید. نباید تابستان را، با مجموعه ای از برنامه ها و کلاسهای مختلف، چنان پر کنید که آنها مدام از این سو به آن سو گشیده شوند و اول مهر، خسته تر از اول تیرماه، دوباره سر کلاس حاضر شوند.

- دانش آموز تجدیدی احتیاج به مراقبت بیشتری دارد. با محبت و دلجویی او را به جبران ضعف گذشته تشویق کنید. برای او هم اوقاتی مناسب، جهت ورزش و تفریحات مورد علاقه اش در نظر بگیرید تا انرژی و نشاط لازم برای درس خواندن تابستانی پیدا کند زیرا درس خواندن در تابستان بسیار سخت و توان فرساست و به ندرت با ذوق و شوق یادگیری همراه است. چنین دانش آموزی بیشتر از شاگرد ممتاز نیازمند توجه است و باید از انواع نیروهای کمکی، اعم از تشویق و ایجاد انگیزه و محبت برای ایجاد اعتماد به نفس، تلاش و موفقیت وی استفاده کرد. تهدید، توهین، توبیخ و سرزنش در این گونه موارد نه تنها هیچ تأثیر مثبتی ندارد بلکه نتیجه کار را بدتر می کند.

- اگر بچه شما نیاز داشت برای سال بعد درسهای تقویتی بگذرانند، این دروس را حتی المقدور به یکی - دو درس خلاصه کنید

تا استراحت و فراغت تابستانی او از بین نرود. با کلاسهای ورزشی و تفریحات جذاب شادی و نشاطش را تأمین کنید تا اول مهر، با خستگی سال جدید تحصیلی را شروع نکند. - با استفاده از فرصت تابستان، کتابخوانی را در بین بچه ها رواج دهید. با عادت به مطالعه، زمینه بروز استعدادهای تواناییهای مغزی از جمله تجسم و تخیل بچه ها فراهم می شود. برای تشویق به مطالعه آنها را به کتابفروشی ببرید، بگذارید کتابها را ورق بزنند و برای خودشان کتاب انتخاب کنند.

بهتر است ساعت مشخصی را در روز برای مطالعه در نظر بگیرید. گاهی شما هم در کنار او کتاب بخوانید، یا حتی خودتان برایش کتاب بخوانید، یا از او بخواهید که به صدای بلند بخواند تا شما هم بشنوید، یا بخواند و جریان کتاب را برای شما بازگو کند. روش دیگری که شوق و انگیزه مطالعه را افزایش می دهد، این است که برای او کتابی متناسب با برنامه سفرتان تهیه کنید؛ مثلاً بعد از بازدید از بناهای تاریخی اصفهان، برایش کتابی مصور و ساده درباره آن مکانها و سابقه تاریخی آنها تهیه کنید. در این گونه موارد حتی کتابهای معماری و زیبایی شناسی ساده نیز کشش ایجاد می کند.

اگر رفتار عادت به مطالعه، با ظرافت و پی گیری، ظرف یک تابستان در دانش آموز ایجاد شود؛ گام بسیار بزرگی برداشته شده و در واقع عالیترین بهره روری از تابستان، برای آنها که به مطالعه عادت نداشته اند، انجام گرفته است.

- توجه بیش از حد به بعضی از دانش آموزان در طی سال تحصیلی، تشویقها و پاداشهای بی موقع و در مجموع رفتاری که به نوعی به خودخواهی دانش آموز منجر می شود، بعضی از آنان را بی مسئولیت، خودخواه و متوقع بار می آورد. تابستان فرصت خوبی است برای آموخته کردن آنها با مسئولیتها و دغدغه های واقعی زندگی.

در تابستان که دانش آموزان دیگر درگیر مسئولیت های مدرسه و دغدغه امتحانات نیستند، آنها را در فعالیتهای روزمره زندگی سهیم کنید؛ بخشی از نظافت یا خرید روزانه خانه، مسئولیت اداره یک روز خانه، حتی بودجه بندی یک هفته یا برنامه ریزی برای گذران یک هفته، رفتن به محل کار پدر یا مادر، نحوه آرایش منزل و ...

تلفن: ۲۷۸۶۶۷

آتلیه

مریم زندی

تدریس خصوصی عکاسی برای خانمها
تئوری، ظهور و چاپ، نورپردازی

مشورت در مورد بعضی کارهای مهم، دادن مسئولیت و احترام گذاشتن به نظرات بچه‌ها، آرام آرام، موجب خاموشی رفتارهای نامطلوب و بیداری رفتارهای مطلوب آنان می‌شود. چنین احیایی فقط با پرهیز از نصیحت و حرفهای تکراری و ایجاد ارتباط عمیق و شناخت روحی او حاصل می‌شود. بازدید از محلات فقیرنشین، آشنایی با وضعیت کودکان و نوجوانانی که مجبورند برای کسب معاش کار کنند، و هر تجربه‌ای که بچه‌ها را به نوعی با واقعیات زندگی روزمره آشنا کند، در بازسازی شخصیت آنان بسیار مؤثر خواهد بود و در طی سال تحصیلی بعد، این بازسازی کمک بزرگی به مسئولیت‌پذیری و خودپویی دانش‌آموز می‌کند.

در مجموع تابستان و اوقات فراغت را منتظم بشمارید:

با یک سفر چند روزه بعد از امتحانات ثلث سوم هم رفع خستگی کنید و هم در طی سفر، با ایجاد ارتباط با فرزندان، برنامه‌ای متناسب با علاقه آنها برای تابستان تدارک ببینید که آن را با ذوق و شوق دنبال کنند. حتماً توجه داشته باشید که این برنامه متنوع باشد، خستگی نیارود و مکمل آموزش و پرورش مدرسه باشد.

با حضور در طبیعت و کسب آرامش و درک زیباییها، ذوق و استعداد ادبی و هنری بچه‌ها را پرورش دهید. روز جمعه را برای رفتن به کوه یا پارک اختصاص دهید. یک روز بعد از ظهر را به دیدن یکی از اعضای فامیل، که بچه همسن و سال بچه شما دارد، بروید. بازی با بچه‌های همسایه - با کنترل و نظارت غیرمستقیم - رفتن به مراکز کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، رفتن به تئاتر، کنسرت، موزه، نمایشگاه، کتابفروشی، بردن آنها به محل کار، و در صورتی که شغل پدر یا مادر ایجاب کند، حتی یک هفته کار منظم با مسئولیت مشخص، از جمله مواردی است که به پرورش اجتماعی و افزایش تجارب نوجوانان کمک شایانی می‌کند و با یک برنامه‌ریزی مناسب می‌تواند اوقات فراغت آنها را پر کند.

در صورت امکان، یک هفته یا ۱۰ روز به اول مهرماه مانده، به مسافرت دیگری بروید و دو - سه روز هم بگذارید بچه‌ها بیکار و بی‌برنامه باشند تا با اشتیاق در مدرسه حاضر شوند. ■

مکتوب‌های تدریس

انواع مکتوب و روشی
در رنگها و مدلهای متنوع

آدرس: نارمک، خیابان آیت، نرسیده به چهارراه تلفنخانه، پلاک ۳۹۲
تلفن: ۷۹۵۴۰۲

تورک
اعتیاد
۹۷۶۶۳۳

انگلیسی
مقدمانی، متوسطه، پیشرفته
ESL ENGLISH AS A SECOND LANGUAGE
CERTIFICATE
سمعی و بصری: کتاب، نوار، فیلم
مکتوب‌های
جدیدترین دوره آموزش زبان کنجهای معتبر دنیا
تلفن / فاکس ۸۳۰۴۹۵
تهران - صندوق پستی ۱۴۱۵۵/۴۷۴۶
N.E.C

تلفن: ۹۷۲۲۷۱
گام به گام بنویسید
گام به گام بنویسید
در سه ماه
بطور تضمینی
با سواد شوید

نورسنجی‌هایی لوئاند بصورت کتابه‌ای کتابها و راهنمای تدریس آنها را دریافت دارند

در ماده ۱۱۳۳

مرد حرف آخر را

بررسی تحولات ماده ۱۱۳۳ قانون



● با تصویب جلد دوم قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳ شمسی، اختیارات نامحدود مردان برای طلاق در الفاظ-تهدید آمیز ماده ۱۱۳۳ تبلور یافت. الفاظ و مفاهیم آمرانه مستتر در این ماده قانونی روشنتر و صریحتر از آن است که جای تفسیر باقی بگذارد.

دگرگونی در قوانین زن‌ستیز فراهم آمده است. حقوقدانان به ارزیابی نیازهای جامعه همسوی تجددگرایی قیام کرده‌اند و تصویب قوانین برپایه حفظ حقوق انسانی زن و مرد پیشنهاد شده است. متأسفانه عمر این‌گونه ثمرات قانونی کوتاه بوده و در مرحله دیگری از تحولات سیاسی دیگر بار قوانین مبتنی بر برابری زن و مرد قلع و قمع شده است. نظر به اهمیت موضوع در نخستین مقاله پژوهشی از این سلسله مقالات حقوقی، سیر تحولات ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی و آثار مترتب بر آن از تاریخ تصویب تا امروز مرور می‌شود:

پیش از تأسیس سازمان نوین قضایی در ایران، مردان هرگاه اراده می‌کردند زن خود را طلاق می‌دادند. تشریفات و آداب شرعی در یک محضر انجام می‌شد و حسب خواسته مرد رشته پیوند زناشویی به سهولت از هم می‌گسیخت. هنگام وقوع طلاق، اساساً رضایت یا عدم رضایت زن استماع نمی‌شد. عاقد که صیغه طلاق را جاری می‌کرد، فقط خود را مکلف می‌دانست تا آداب شرعی راجع به اجرای صیغه طلاق را به زن تذکر بدهد و ضرورت پرداخت مهریه و نفقه ایام عده (سه ماه و ده روز) را به مرد تفهیم کند.

بعد از تأسیس سازمان نوین قضایی، که تدوین قوانین از نتایج آن بود، اختیارات نامحدود مردان برای طلاق تبدیل به قانون شد

ام‌المصائب زنان ایران است، به میدان نقد می‌آوریم. ❁

با آنکه امروز حدود دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد، اما در مجموعه قانون مدنی ایران همچنان یک ماده قانونی متعارض حیثیت و شئون انسانی زن در زندگی خانوادگی است. با مجوز ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳ شمسی «مرد هر وقت که بخواهد می‌تواند زن خود را طلاق دهد».

مفاد این ماده قانونی، به نحوی که در تفاسیر فقهی منتشره در شماره ۲۳ مجله زنان بدان توجه شده است، با موازین شرعی منطبق نیست؛ همچنان‌که با ضوابط عقلی و عرفی ناظر بر حفظ ثبات و امنیت خانواده هم سازگاری ندارد.

بررسی تحولات این ماده قانونی به روشنی نشان می‌دهد که در تاریخ معاصر ایران رویارویی دو جریان عمده سنت‌گرایی و تجددگرایی، متناسب با درجه نفوذی که هر یک در دستگاه حاکمه داشته‌اند، حقوق زن را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. آثار و تبعات این رویارویی همواره در نظام قانونگذاری انعکاس یافته است.

در دورانی از تاریخ تحولات سیاسی مقتضیات اجتماعی همسوی تجددگرایی پذیرفته شده و به تبع این پذیرش، موجبات

نقد و نظرها و نیکخواهیهای معمول، بدون تغییرات جدی در قوانین مربوط به زن و خانواده نمی‌تواند گره از کار بسته زنان بگشاید. مشاوره‌ها و راهنماییها غالباً در انجام کار، به سد نفوذ ناپذیر قوانین برمی‌خورند و تا در این دیوار بلند روزه‌هایی برای راه یافتن زنان به حقوق طبیعی خود پدید نیاید، جامعه ما اعتلای انسانی و اجتماعی مورد انتظار خود را ملاقات نخواهد کرد. بر این اساس «زنان» باب سلسله مباحثی را درباره خلاءهای موجود در قوانین مربوط به زن و خانواده می‌گشاید و امیدوار است که این مباحث مقدمه طرحها و لوایحی باشد، برای تغییر قوانین در قوه قانونگذاری. برای آغاز، ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی را، که



می زند، نه دادگاه

مدنی در روند قانونگذاری کشور

● با تصویب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی در سال ۱۳۱۳ شمسی، موقعیت نامطلوب زنان تثبیت شد. در آن دوران کابوس طلاق غیابی امنیت و آسایش در زندگی زناشویی را از زنان سلب کرده بود.

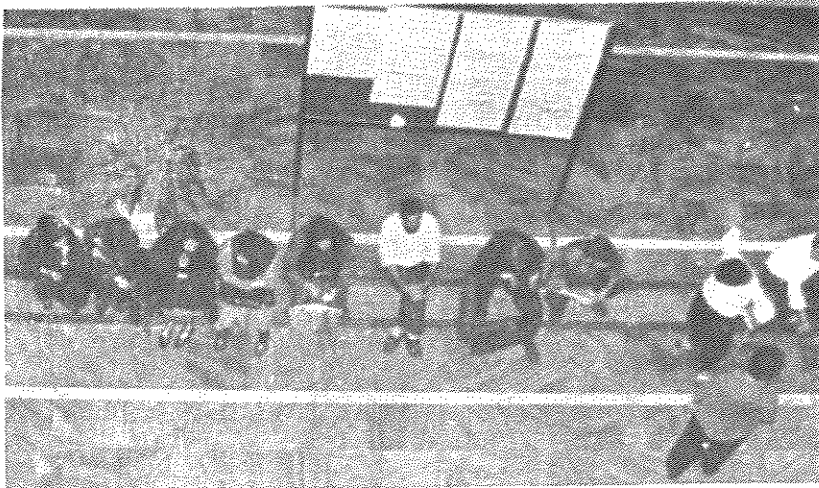
مداخله ندارد. دفترخانه‌ها مجریان بلامنازع حقی بوده‌اند که صریحاً و برپایه دستورات مؤکد قانونی در حیطه اقتدار مردان است. این دیدگاه قانونگذار ایرانی با آنچه در دنیای معاصر می‌گذرد در تعارض است. امروزه حقوق‌دانان به دولت، که حفظ نظم عمومی را برعهده دارد، حق می‌دهند تا در امر طلاق نظارت داشته باشد. آنها استدلال می‌کنند که ایجاد هر نوع آشفتگی و نابه‌سامانی در روابط خانوادگی، که ناشی از وقوع طلاق است، دولت را مکلف می‌سازد تا برای سامان بخشیدن به آلام اجتماعی و بی‌خانمانی افراد خانواده تدابیری بیندیشد.

غیابی، کابوسی بود که زنان را در تمام سطوح اجتماعی در سرپنجه قهار خود له و احساس امنیت و آسایش در زندگی زناشویی را از آنان سلب می‌کرد. از طرف دیگر قانونگذار ایرانی، از بدو قانونگذاری به شیوه نوین، نسبت به حقوق و تکالیف دولت در امر طلاق بی‌اعتنا بوده است و محتوای حقوق خصوصی طلاق را بر محتوای حقوق عمومی طلاق ترجیح داده است. از نگاه قانونگذار ایرانی نه تنها اراده زن در واقعه طلاق حسب خواسته مرد مدخلیت ندارد، بلکه دولت هم در جریان طلاقهایی که مرد متقاضی آن است حق

و ضمن تصویب جلد دوم قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳ شمسی، این اختیارات در الفاظ تهدیدآمیز ماده ۱۱۳۳ تبلور یافت. الفاظ و مفاهیم آمرانه مستتر در این ماده قانونی روشتر و صریحتر از آن است که جای تفسیر باقی بگذارد.

در ماده قانونی مورد بحث برای زنی که شوهرش می‌خواهد او را طلاق بدهد کمترین فرصت دفاعی پیش‌بینی نشده است و حتی مرد مکلف نیست تا برای انجام خواسته خود به مرجع قضایی معینی مراجعه کند. بنابراین برای زن نیز این حق پیش‌بینی نشده است تا در مقام خواننده دعوی در برابر قاضی حضور یابد و به دفاع از خواسته خود مبنی بر ادامه زندگی مشترک چیزی بگوید. اساساً قانونگذار

طلاق حسب خواسته مرد را «دعوی» تلقی نکرده است. الفاظ و عبارات قانون طوری انتخاب شده که ضرورت طرح دعوی از آن استنباط نمی‌شود. قانونگذار با به رسمیت شناختن این اختیار، که نامحدود و نامشروط است، موضوع را در انحصار محضرهایی قرار داده که مجری اراده مردان در امر حساس طلاق شناخته شده‌اند. بدین ترتیب با تصویب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی در سال ۱۳۱۳ شمسی، موقعیت نامطلوب زنان تثبیت شده است. به جرأت می‌توان گفت که در آن دوران، ترس از طلاق، به خصوص طلاق





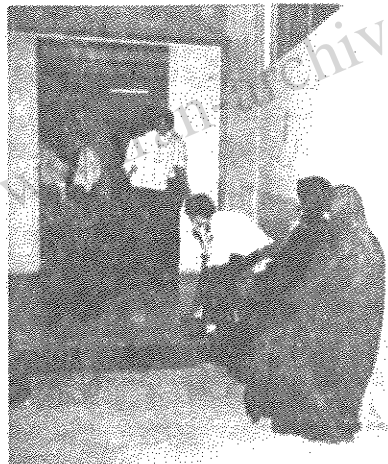
● در ماده ۱۱۳۳، برای زنی که شوهرش می‌خواهد او را طلاق دهد، کمترین فرصت دفاعی پیش‌بینی نشده است و حتی مرد مکلف نیست برای انجام خواسته خود به مرجع قضایی معینی مراجعه کند.

خود، هر چند غالباً بر قدرت و توانا علیه حقوق زن و حقوق دولت مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، اما در یک دوران کوتاه زمانی به ضعف گراییده و قلمروی وسیع اجرایی خود را از دست داده است. تجارب جهانی در زمینه پذیرش محتوای حقوقی عمومی طلاق و جریان رو به توسعه در دهه ۲۰ با یکدیگر همسو شدند. در نتیجه طلاق غیابی و مردانه با مختصات زمانه در تمارض قرار گرفت و نخبگان حقوقدان را برانگیخت تا تداوم بگیری بیندیشند. سرانجام به کوشش جمعی از حقوقدانان و به پشتیبانی کثیری از دره‌آشنایان، موضوع طلاق به‌طور وسیع و همه‌جانبه به بحث و تبادل نظر گذاشته شد و عموماً به اتفاق نظر رسیدند که: «محتوای حقوقی عمومی طلاق بر محتوای حقوقی خصوصی آن رجحان دارد. بدین معنا که چون دولت از واقعه طلاق زبان می‌بندد، لذا حق دارد طلاق را در چارچوب قوانین موضوعه که فقط دادگاهها مجری آن هستند تحت نظارت خود قرار دهد.»

نخبگان پس از اتفاق نظر در خصوص موضوع، متناسب با مقتضیات اجتماعی آن روزگار، پیش‌نویس قانونی را تهیه کردند که ضمن شناخت حیثیت عمومی طلاق، موازین حقوقی بین‌المللی نیز در آن مراعات شد و سرنوشت یک‌یک افراد خانواده (پدر، مادر، کودک) بر پایه مصلحت عمومی مبنای قانونگذاری قرار گرفت و سرانجام مطالعات و مذاکرات ثمربخشید و قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۴۶ و اصلاحیه آن در سال ۱۳۵۲ به تصویب رسید. با تصویب قانون مزبور دوران اقتدار بلامنازع ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی سپری شد.

رسمیت می‌نماید. شگفت آنکه حتی محتوای حقوق خصوصی طلاق از نگاه قانونگذار ایرانی موضوعی یک‌سره مردانه است و در آن زن حتی مداخله و دفاع شخصی ندارد.

در فاصله سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۷۴ شمسی، تحولات سیاسی بر عملکرد ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی اثر گذاشته است. به نحوی که این ماده قانونی طی عمر ۶۱ ساله



● قانونگذار ایرانی از بدو قانونگذاری به شیوه نوین، نسبت به حقوق و تکالیف دولت در امر طلاق بی‌اعتنا بوده و محتوای حقوق خصوصی طلاق را بر محتوای حقوق عمومی طلاق ترجیح داده است.

پیامدهای طلاق از قبیل افزایش جرایم از نوع فحشا و افزایش تعداد زنان و کودکان بی‌سرپرست و روان‌پریشی آنها، دولت را با یک سلسله قیود و تکالیف جدید درگیر می‌کند. ایفای این تکالیف مستلزم صرف وقت و هزینه و نیروی بسیار است. این است که امروزه حقوقدانان با تأکید بر تکالیف دولت، که ایجاد نظم عمومی مهم آن است، برای دولت حقوقی را به رسمیت می‌شناسند که از جمله آن حق نظارت در امر طلاق است. از دیدگاه حقوقدانان معاصر نظارت دولت در امر طلاق در محدوده ایفای آداب و تشریفات مذهبی خلاصه نمی‌شود، بلکه بازوی قضایی دولت، یعنی دادگاهها، باید در هر مورد - صرف‌نظر از آنکه متقاضی طلاق زن باشد یا مرد، نسبت به موضوع وارد رسیدگی ماهیتی شده و دلایل و مدارک طرفین را - صرف‌نظر از جنسیت آنها - بی‌طرفانه و همسوی مصلحت عمومی بررسی و حکم قضیه را صادر کنند.

در مقایسه با نقطه نظرهای جدید حقوقی، آشکارا می‌بینیم که الفاظ ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی درست در جهت مخالف با تجارب جهانی عمل می‌کند و با دخالت دولت در امر طلاق سر جنگ دارد. عبارات آمرانه‌ای که ساختمان کلی این قانون را تشکیل داده است و بررسی تحولات مربوط به آن حاکی است که قانونگذار ایرانی نه تنها در سال ۱۳۱۳ شمسی (تاریخ تصویب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی) بلکه در سال ۱۳۷۴ شمسی (سالهای پایانی قرن بیستم) با وجود گذار از بحرانها و انقلابهای اجتماعی، همچنان محتوای حقوق عمومی را در امر طلاق نفی می‌کند و طلاق را با محتوای حقوق خصوصی به

قانون حمایت خانواده اولاً به زن و مرد ایرانی، در موارد معینی، اجازه داد تا متقاضی طلاق بشوند و ثانیاً هر دو را مکلف ساخت تا خواسته خود را مبنی بر طلاق با مدارک و دلایل کافی به دادگاههای حمایت خانواده تقدیم دارند. طبق این قانون، مرد فقط در چند مورد مشخص می‌توانست علیه همسر خود به خواسته طلاق اقامه دعوی کند. مهمترین موارد یادشده در قانون عبارت است از:

عدم تمکین زن از شوهر، سوء رفتار یا سوء معاشرت زن به حدی که ادامه زندگی برای شوهر غیر قابل تحمل شود، مبتلا شدن زن به بیماری‌ای که درمان آن دشوار باشد، دیوانگی و جنون زن، ترک زندگی خانوادگی از سوی زن، نازا بودن زن، مبتلا شدن زن به اعتیادات زیان‌آور، محکومیت زن به حبس بیش از پنج سال و یا محکوم شدن وی به جرایمی که حیثیت خانواده را به مخاطره افکند.

از این قرار دوران طلاق دل‌به‌خواه مرد سپری شد و مرد متقاضی طلاق اگر می‌توانست یکی از موارد معین را با دلایل و مدارک کافی در دادگاه ثابت کند، دادگاه به او اجازه می‌داد تا همسر خود را طلاق بدهد. از تاریخ تصویب قانون حمایت خانواده، ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی با آن‌که در مجموعه قوانین موضوعه باقی ماند، اما در عمل اقتدار خود را از دست داد، زیرا محتوای حقوق عمومی طلاق بر محتوای حقوق خصوصی آن چیره گشته بود.

دوران ضعف و تزلزل ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی زود سرآمد. در جریان انقلاب، جمعی از مخالفان احیای حقوق زن با سوءاستفاده از احساسات دینی مردم و با توجیه مغایرت قانون حمایت خانواده با موازین شرعی موجب‌الغای آن را فراهم آوردند. پیش از آنکه قانون حمایت خانواده رسماً لغا بشود، قانون عقیم و بی‌اثر شد و تحت تأثیر جوسازیهای رایج، بسیاری از مردان ناصالح به همدستی جمعی از صاحبان محضرها، پی‌در پی زنان را غیابی طلاق دادند و طلاقنامه‌ها به شیوه گذشته (پیش از تصویب قانون حمایت خانواده) به نشانی زنان پست شد و بدین ترتیب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی نه تنها اقتدار سابق خود را باز یافت، بلکه بر زورمندی و خودمداری آن نیز بسی افزوده شد. در بررسی تحولات قانونی راجع به طلاق

خودسرانه توسط مردان، تجدید حیات ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی در سبیده انقلاب حرکتی دور از تدبیر و احتیاط و سنجیدگی تلقی می‌شود. زیرا در جریان تجدید حیات آن بخش قابل ملاحظه‌ای از زنان تحصیلکرده که سخت به انقلاب دل بسته بودند، به دامان حرمانها و تشویشها آویختند. امید و انتظار این بود که قانون حمایت خانواده بر مبنای عدالتخواهی و برابری، در جهت تأمین حقوق بیشتری برای زنان، اصلاح بشود. حال آن‌که حرکت‌های ضدزن سیری را در پیش گرفت که منجر به تجدید حیات ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی شد و این شرایط سرانجام به هرج و مرج انجامید؛ چندانکه به ناچار در مهرماه ۱۳۵۸ شمسی به منظور پیشگیری از وقوع طلاقیهای غیابی و خودسرانه، قانون تشکیل دادگاههای مدنی خاص از تصویب شورای انقلاب گذشت. تصور این بود که می‌خواهند بار دیگر روح قانون حمایت خانواده در تن خانواده بلمند اما افسوس که در تبصره ۲ ذیل ماده ۳ قانون اخیرالذکر چنین تصریح شد:

«موارد طلاق همان است که در قانون

مدنی و احکام شرع مقرر گردیده ولی در مواردی که شوهر به استناد ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی تقاضای طلاق می‌کند، دادگاه بدو حسب آیه کریمه موضوع را به داوری ارجاع می‌کند و در صورتی که بین زوجین سازش حاصل نشود اجازه طلاق به زوج خواهد داد...»

بنابراین و با عنایت به الفاظ قانون تشکیل دادگاههای مدنی خاص، فلسفه وجودی آن را می‌توان چنین بیان کرد:

قانونگذار قصد داشته هرج و مرج ناشی از لغای قانون حمایت خانواده را مهار کند و مردان را برای خواسته طلاق به مراجع قضایی بکشاند. اما هدف قانونگذار ایجاد ضعف و تزلزل در ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی و مراعات حقوق زن نبوده است. به عکس، این قانون قدرت از کف رفته را به ماده قانونی مورد بحث بازگردانده است. فقط به مرد تکلیف کرده تا برای وصول به خواسته خود به دادگاه مراجعه کند و تشریفات داوری را در آنجا به جا آورد.

این است که می‌گویند دادگاههای مدنی



● توقع زنان ایران در بدو پیروزی انقلاب این بود که قانون حمایت خانواده در جهت تأمین خواسته‌های به حق آنان در حقوق خانواده اصلاح شده و سیر تکامل را طی کند، اما این قانون ملغاً شد، بدون آنکه قانون بهتری جایگزین آن شود.

● در مهرماه ۱۳۵۸ به منظور پیشگیری از هرج و مرج ناشی از لغای قانون حمایت خانواده و وقوع طلاقهای غیبی و خودسرانه، قانون تشکیل دادگاههای مدنی خاص از تصویب شورای انقلاب گذشت.

خاص به طلاقهایی که حسب تقاضای مرد انجام می‌شود، رسیدگی شکلی می‌کنند و وارد رسیدگی ماهیتی نمی‌شوند. گردش کار در این موارد فقط اداری است و دادگاه اساساً وارد تحقیق و رسیدگی راجع به حقانیت یا عدم حقانیت مرد نمی‌شود. قانون به دادگاه اجازه داده، تا اعلام نظریه داور، صدور اجازه طلاق را به تاخیر بیندازد ولی بیش از این برای دادگاه اختیاری قابل نشده است. زنان که با مفاهیم حقوقی و کاربردهای آن آشنا نیستند، وقتی برگی احضاریه دادگاه را دریافت می‌کنند با اعتماد به نفس و در مقام خواننده دعوی در محضر دادگاه حاضر می‌شوند، با این خوش بینی که برپایه اصل تساری مندرج در قانون اساسی از خود دفاع



کنند و به دادگاه بقبولانند که بر بی‌حقی شوهرشان حکم کند. آنها بعد از چند بار حضور در جلسات دادگاه تازه در می‌یابند که اراده آنها در امر طلاق فاقد ارزش و اعتبار قانونی است و آن‌کس که حرف آخر را می‌زند مرد است نه دادگاه. صاحب این قلم در تمام سالهایی که از تشکیل دادگاههای مدنی خاص گذشته است، حتی در یک مورد مشاهده نکرده که تقاضای

طلاق حسب خواسته مرد نهایتاً مردود اعلام بشود. مگر برپایه ایرادهای شکلی و اداری از قبیل عدم اثبات رابطه زوجیت، عجز از معرفی داور و... لذا دشنه در زخم باقی ماند تا آنکه:

در اسفند ماه ۱۳۷۱ شمسی ماده واحده‌ای با عنوان قانون اصلاح مقررات طلاق از تصویب شورای مصلحت نظام گذشت و دیگر بار این امید بر دلها نشست که گویا ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی یکبار دیگر مغلوب نیازهای زمانه شده است!

نحوه تصویب قانون به خوبی حاکی از آن است که ضرورتها و فوریتها موجب تصویب آنرا فراهم ساختند زیرا قانون از تصویب شورای مصلحت نظام گذشته است. برای آنکه اهمیت موضوع بهتر فهمیده بشود نویسنده به قسمتی از اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی توجه می‌دهد که مقرر می‌دارد: «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند تشکیل می‌شود...»

بنابراین همین قدر که می‌دانیم قانون اصلاح مقررات طلاق مصوبه شورای مصلحت نظام است، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که سیاستگذاران، تحت تأثیر خطرات و آسیبهای ناشی از آثار سوء ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، مصمم شده‌اند تا با وجود اختلاف فی‌مابین مجلس و شورای نگهبان، مقرراتی را از تصویب بگذرانند که قدری از تیزی و برندگی ماده قانونی مورد بحث بکاهد.

آیا واقعاً چنین شده است؟

به موجب قانون اصلاح مقررات طلاق، مصوب ۱۳۷۱ شمسی، و سپس قانون استفساریه مربوط به آن، مصوب ۱۳۷۳ شمسی، دادگاه مکلف شده است در مواردی که طلاق حسب خواسته مرد و بدون تقصیر زن صرفاً به استناد ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی واقع می‌شود، حقوق مالی زن که مهریه مافی‌القباله و نفقه ایام عده و اجرت‌المثل است، همزمان با وقوع طلاق به زن تأدیه گردد.

با آنکه احتمال دارد این تدابیر قانونی تا حدودی از افزایش آمار طلاقهای مردانه و

خودسرانه جلوگیری کرده باشد، اما ناگزیر از اعلام این واقعیت تلخ بوده و هستیم که:

علی‌رغم هدفهای اعلام شده توسط مراجع رسمی، ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی همچنان با جلال و جبروت بر اریکه قدرت خود باقی است و مردان می‌توانند با تقدیم یک دادخواست دو سطری، ظرف چند ماه به مقصود خود، که طلاق است، برسند. نهایتاً در دادگاه، قاضی از باب تصالح و بخشش، شوهر را متقاعد می‌کند تا چیزی از مال و مکتب خود به عنوان اجرت‌المثل به همسر مطلقه‌اش بپردازد و در بسیاری موارد مرد متقاضی طلاق با استفاده از مشاوره حقوقی، پیش از مراجعه به دادگاه، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری می‌کند و داریی خود را از گزند این قانون دور نگاه می‌دارد.

هر چند تصویب قانون اصلاح مقررات طلاق از حیث پیش‌بینی اجرت‌المثل برای زنان مطلقه اقدام مثبت و آزمون سودمندی است که باید در اصلاحات بعدی از عبارات آن رفع ابهام و رفع نقص بشود، اما هرگز نمی‌توان ادعا کرد که این قانون بر نیروی ویرانگر ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی چیره شده است. بنابراین با وجود تحولات در قانونگذاری راجع به طلاق در سه دهه اخیر از تاریخ معاصر ایران، همچنان دشنه در زخم باقی است و جا دارد سؤال کنیم که: چرا چنین است؟

در گذار از انقلابهای اجتماعی، جوامع بشری به مرحله حساسی از حیات خود می‌رسند که در آن مرحله ناگزیر از رویارویی با مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها می‌شوند. در این رهگذر آنها ناچار هستند که با تهور و بی‌باکی انتخاب کنند و آنچه را در اذهان عمومی رسوب کرده و تبدیل به تابو و ممنوعه شده بشکافند و مورد بحث قرار دهند. حقوق زن، که در کشور ما در اسارت تابوها است، یکی از حساسترین مواضعی است که تا همه جانبه به آن توجه نشود، برای دردهای نیمه‌ای از جمعیت، که نیمه دیگر را نیز رنجور می‌سازد، درمانی متصور نخواهد بود. در جوامعی که آرمان عدالت‌خواهی و برابری موجب خیزشهای انقلابی شده‌است، مردم در عمق وجود نسبت به آرمان خود وفادار باقی می‌مانند، هر چند ممکن است تحت تأثیر خودسری‌ها و خودمحوری‌ها جرأت رویارویی با جریانهای ضدعدالتخواهی را در خود نیابند، اما آنها همواره آمادگی دارند تا

با اشتراک «زنان» تداوم حیات مجله خود را تضمین کنید.

فرم اشتراک

(در صورت امکان تایپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود)



نام:

نام خانوادگی:

سن: تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک: از شماره:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

(لطفاً حتماً تلفن خود یا یکی از نزدیکان را یادداشت فرمایید تا در صورت نیاز بتوان در اسرع وقت با شما تماس گرفت.)



حق اشتراک برای یکسال (۱۲ شماره)

ایران ۲۴۰۰۰ ریال

امریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار

اروپا معادل ۵۰ مارک

خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

شرایط اشتراک

۱- فرم اشتراک را بر کنید.

۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۹۷۰ به نام مجله زنان، بانک ملی ایران، شعبه سه (قابل پرداخت در شعبه سراسر کشور)، واریز فرمایید.

۳- اصل فیش بانکی و کارت فرم اشتراک (یا کپی آن را) به نشانی ما پست کنید تا در اسرع وقت ترتیب اشتراک شما داده شود.

● خوانندگان گرامی خارج از کشور، شما هم می‌توانید حق اشتراک خود را به نشانی زیر واریز نمایید و اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک کامل شده به نشانی ما بفرستید:

Konto - Nr 5001419159

BLZ: 20220300

VERBRAUCHER BANK

BERLIN, GERMANY

نشانی: تهران، صندوق پستی ۵۵۶۴ - ۱۵۸۷۵، مجله زنان

تلفن: ۸۳۶۲۹۸ - ۸۳۹۱۵۱

فکس: ۸۸۳۹۶۷۲

عدالت‌گستری پشت سر گذارده است.

به نظر می‌رسد در شرایط موجود که ماده

۱۱۳۳ قانون مدنی تبدیل به یک دمل چرکی

شده و پیایی قربانی می‌دهد، دیگر بار باید به

پیشینه قانونی استواری که حاصل تلاش

مستمر نخبگان ایرانی در دهه ۴۰ است و

سالها مهجور مانده مراجعه کنیم. قانون

حمایت خانواده یک مجموعه منسجم حقوقی

است که عمالتاً گره از کار فرو بسته ما

می‌گشاید. توقع زنان ایران در بدو پیروزی

انقلاب این بود که قانون حمایت خانواده در

جهت تأمین خرواسته‌های به حق آنها در قلمرو

حقوقی خانواده اصلاح شده و سیر تکامل را

طی کند. اما از آنجا که قانون حمایت

خانواده الغا شد، بی‌آنکه قانون بهتری

جایگزین آن شود، ناگزیر پیشنهاد ما این است

که از همان قانون اعاده حیثیت بشود. به یاد

داشته باشیم که قانون حمایت خانواده پاره‌ای

از میراث ملی است که به همه مردم ایران

تعلق دارد. سوابق درخشان قانونگذاری در

جوامع بشری جزو اموال حکام وقت نیست تا

در نقطه پایان دوران حاکمیت آنها به دور

ریخته شود. این میراث فرهنگی حاصل تبلور

هوش و ذکاوت ملتی است که نیازهای زمان

و مکان را نیک دریافته و با ماده ۱۱۳۳ قانون

مدنی که نماد زن‌ستیزی و بی‌اعتنایی به حقوق

دولت است، «شیارانه برخورد کرده است.

ابزار این برخورد، یک مجموعه مرزون قانونی

است که بر حفظ خانواده ارج می‌نهد. تحکیم

بنای خانواده از دیدگاه نویسندگان قانون مورد

بحث مستلزم آن است که اختیارات زن و مرد

در امر حساس طلاق تحت نظارت دولت

محدود بشود. آیا در شرایط کنونی با وجود

ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، که لازم‌الاجراست،

می‌توان ادعا کرد که اهمیت حفظ ارکان

خانواده مراعات شده است؟ از هر زاویه که

به این پرسش توجه بشود، پاسخ منفی است و

تجدید حیات قانون حمایت خانواده نیاز

روز مردان و زنان و کودکان ایرانی است.

بهره‌برداری از آن قانون مانند بهره‌برداری

از سایر ذخایر ملی مشروعیت دارد.

روح قانون حمایت خانواده حکم دادگاه

را تبدیل به حاصل جمع مصالح

مرد+ مصالح زن+ مصالح فرزندان+ مصالح

دولت می‌کند. اجرای قانونی که این چنین بر

مصالح عمومی ارج می‌نهد، حتماً مشروع و

با روح تعالیم اسلامی سازگار است ■

با گشایش باب بحث و گفت‌وگو به آرمانهای

دیرینه خود تازگی و طراوت ببخشند. زنان

ایران سالهاست در انتظار فرصت به‌سر

می‌برند، تا در یک عرصه وسیع از بحثهای

اجتماعی، تابوها و ممنوعه‌هایی را که در آن

ناگزیر از سکوت شده‌اند مورد نقد قرار دهند.

تابو در اغلب نمونه‌های شناخته شده به

صورت رسم و آیین و سنت درآمده و در

اذهان رسوب و رسوخ کرده است. اما

متأسفانه در کشور ما نمونه‌های خطرناکی از

تابو شکل قوانین مدون و لازم‌الاجرا به خود

گرفته و حتی در مواردی اصل برائت را، که

مهمترین اصل عدالتخواهی است، در زندگی

زنان ایرانی خدشه‌دار کرده است. در این

جامعه کسانی که قوانین مغایر با برابری حقوق

زنان با مردان را تقد می‌کنند و نامتناسب بودن

برخی مواد قانونی را با مقتضیات زمان و

مکان یادآور می‌شوند، به شدت مورد حمله

افراد و گروههایی هستند که با دانش حقوق و

تجارب جهانی و حتی امکانات بالقوه اجتهاد

بیگانه بوده و اصرار می‌ورزند تا به سلیقه‌ها و

برداشتهای شخصی خود در امور صورت

عقیدتی بدهند و با استفاده از نیروی ایمان

مردم و توجیهات شرعی، آنها را به دشمنی با

منتقدان برانگیزند. گاهی در سیاستگذاری و

● به یاد داشته باشیم قانون

حمایت خانواده پاره‌ای از میراث

ملی است که به همه مردم ایران

تعلق دارد. سوابق درخشان

قانونگذاری یک جامعه، جزو اموال

حکام وقت نیست تا در نقطه پایان

دوران حاکمیت آنها به دور

ریخته شود.

قانونگذاری علیه افکار واپس‌گرا جرقه‌ای

زودگذر زده می‌شود اما به سرعت در برابر

یورش همه جانبه مدعیان به خاموشی

می‌گراید. مراجع قانونگذاری در جنگ و

گریز با این تفکر به سر می‌برند. چنانچه برای

رفع ستم از زن گامی پیش می‌نهند، به محض

مشاهده واکنشهای مخالف، چند گام پس

می‌روند و در نتیجه ایستایی و توقف در زمینه

حقوقی زن نصیب جامعه‌ای می‌شود که یک

خیزش بزرگ انقلابی را بر پایه آه‌انهای

اندوه زیستن
ابریست تاریک در چشمهای ما
رنگین کمان را
نگاه آفتابی می بیند. **

«وفاداری.» تا بر زبانش می آورد، حالم دگرگون می شود و بی اختیار صدایی که برای خودم هم بیگانه است از سینهام بیرون می ریزد: «مگر نیستم؟» نمی گوید که نیستی، اما سرش را زیر می اندازد، به بهانه ای دستها را در جیبهای کت و شلوار به گردش می فرستد، آن وقت غمگین ترین نگاه جهان را به صورتم می دوزد. باز هم لبهایم به هم می چسبند، غدد اشکی ام فعالیتشان را تشدید می کنند، به خود که می آیم صورتم خیس اشک است. تمام سعی ام این است که اطرافیان، مخصوصاً چهار تا خانم و آقای که سر میز پهلویی نشسته اند متوجه نشوند. از آبروریزی می ترسم. این ترس از مادر، مادر بزرگ و مادر مادر بزرگ به من رسیده. اصلاً ترس از آبروریزی زن غالب زنهای فامیل است. «اجتماع خراب است، آلوده است. آن اعتمادی که من به دنبالش هستم سالها طول می کشد تا به وجود بیاید. بدان اگر حالا توانی از من و از خودت دفاع کنی، هیچ وقت نمی توانی.» نگاهش می کنم. «کجایی، حواست به من است؟» نه حواسم نیست. سرش را به علامت نفی تکان می دهد. «هیچ وقت حواست به من نبوده. به چی فکر می کردی راستش را بگو.» راستش را نمی گویم. «می دانی من اخلاص می خواهم. مخصوصاً در این رابطه، همه چیز را تمام می خواهم. نیمه به کارم نمی آید. یا همه چیز یا هیچ چیز.» به همه چیز فکر می کنم که

رو به روی هم نشسته ایم و او حرف می زند، حرف می زند، حرف می زند: «باور کن ناراحت نمی شوم. یعنی باید بدانم، اگر کس دیگری هست...» به دهانش خیره مانده ام. «این حق من است. می دانی دیگر تحمل این وضع را ندارم. برایم سخت است.» برای من هم سخت است. سخت است که به او چشم بدوزم و او نگاهش را بدزد و روی در، پنجره، صندلی، میز، چهره گیج مشتریها و لبخند کج گارسونها بچرخاند. «این سرنوشت من است، یعنی سرنوشت ماست که تنها بمانیم و من سالهاست که سرنوشتم را پذیرفته ام. گله ای هم ندارم.» حرفهایش برایم تازگی ندارند. بارها و بارها آنها را شنیده ام. اولین بار نیست و می دانم آخرین بار هم نخواهد بود. «بگو، حرفت را بزن. راحت باش. بدان که فقط صداقت و درستی به این رابطه معنی

پایانِ خانم و آقای گول

طاهره علوی

چقدر زیاد است و به هیچ چیز که چقدر کم است. دوباره نگاهش می کنم. اما این بار چیز دیگری در نگاهم نشسته که او نمی بیند. «می دانی که هنوز دوستت دارم. اما دوست داشتن باعث نمی شود که از ارزشهایم بگذرم. نه. آنجایی که پای ارزشهایم وسط است، کوتاه نمی آیم. حالا طرفم هر کس که می خواهد باشد: تو، مادرم یا... خلاصه سکوت نمی کنم.» احمقانه است، چرا می خواهم بخندم، آن هم با صدای بلند؟ چون نمی خواهم برنجد، گوشه های لبم را گاز می گیرم و در دل به خودم لعنت می فرستم. «اما اگر واقعاً زندگی با مرا دوست داری، باید بزرگ بشوی، طوری که بتوانم با خیال آسوده به تو تکیه کنم. جنگ و جدال را کنار بگذاریم و زندگی کنیم، سفر برویم، گردش کنیم، خوش باشیم و از زندگیمان لذت ببریم.» دوباره اشک به چشمهایم هجوم می آورد، از حسرت نداشتن چنین زندگی ای است. چقدر نزدیک و چقدر دست نیافتنی است! دیدن اشکم ناراحتش می کند. «با این حال حاضریم فرصت دیگری به تو بدهم، نه فقط به تو، به خودم، به زندگیمان، چکار کنیم؟ می دانی از دست دادن تو برای من کار ساده ای نیست، چون از آن مردهایی نیستم که به راحتی جایگزین می کنند.» از نو لبهایم را به هم می دوزد و به جایگزین فکر می کند که باهوش تر، زیباتر، جسورتر، متین تر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر از من است. حالا سکوت دهن کجی است به او، به خودم و به چیز بدی که دارد بین ما شکلی می گیرد. «با این حال می دانم، یعنی مطمئنم که اگر تویی بروی، بهتر از تو می آید، آن هم بدون اینکه به دنبالش بروم،

می دهند.» با این حال هر بار به اندازه همان بار اول از شنیدنشان ناراحت می شوم: گوشه چشمهایم را به هم می آورند و راه گلویم را می بندند. حالا نفسم به سختی بالا می آید. «و هیچ چیز مثل دروغ آن را خراب نمی کند، متوجه هستی دروغ و ریا دشمن این رابطه است. گوشات با من است؟» گوشم با اوست. اما اگر گوش هم نکند می دانم چه می گوید. حرفهایش را می شنوم. صدایش از خاطراتم تا من می رسد. «راستش دیگر نمی کشم. باور کن دیگر توانش را ندارم. این روزها را گذرانده ام. شاید اگر جوانتر بودم...» مدتهاست که حرف جای خود را به سکوت داده. در مقابل نه دفاع می کنم نه حمله ور می شوم، نه توجیه می بافم نه معنی می کنم. «فکرهایت را بکن. بین من واقعاً همانی هستم که می خواهی؟ همین که هستم. هیچ چیز از تو پنهان نشده. این دستم، این پایم، این رنگ پوستم، کار و درآمد و خانه و زندگی ام.» حالا بعد از ساعتی سکوت احساس می کنم لبهایم را به هم دوخته اند. طوری که انگار همیشه همین طور بوده اند، طوری که شاید با کوچکترین حرکتی جگر بخورند. «این هم جوانی از دست رفته: صورت پر چروک، موهای ریخته و دندانهایی که به زودی از بین می روند.» با بسته شدن دهانم ارتباطم با دنیای بیرون قطع می شود. در درونم من هستم و من. «بین این مرد را دوست داری، فکرهایت را بکن، بین او را می خواهی و همین طوری که هست می توانی به او قناعت کنی؟ اما اگر می خواهی باید بهش وفادار باشی.» این اسم شب لبهای من است. تنها این کلمه می تواند بین آنها شکاف بیندازد:

خودش می‌آید... طوری نگاهش می‌کنم انگار که به دیدن نمایشی نشسته باشم. «منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن... صدایی می‌شنوم، از درونم. هر بار این شعر چیزی، لابد همانی که نامش دل است را می‌شکند. با این حساب تا به حال باید هزار تکه شده باشد. «رابطه این طوری احتیاج به مراقبت دارد. مثل گل می‌ماند، حساس است، مواظبت می‌خواهد، فقط تو را نمی‌گویم، خودم را هم می‌گویم، باید مواظب باشیم تا بهش صدمه نزنیم، باشد؟ می‌خواهی یک بار دیگر امتحان کنیم؟» لبخندی شکافی بین لبهایم می‌اندازد که تا دو طرف صورتم کشیده می‌شود. یک فرصت دیگر، این چیزی است که می‌خواهم: یک فرصت دیگر و او را.

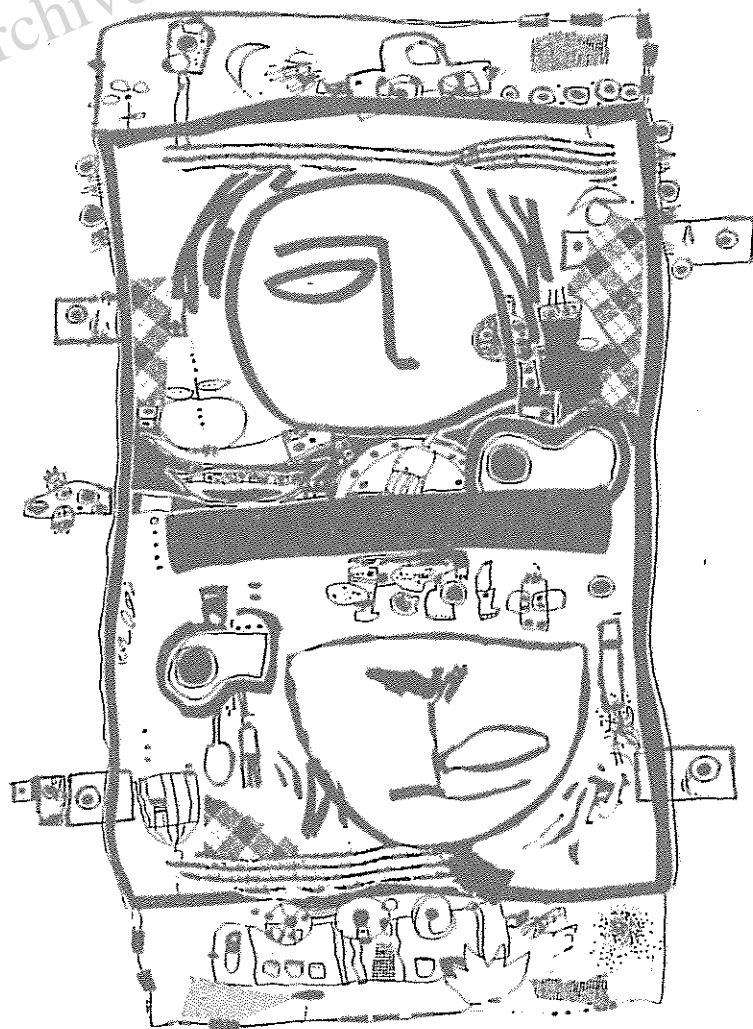
از کنار میز پهلوسی به سرعت می‌گذرم. از سالن رد می‌شوم. می‌خواهم دست و صورتم را بشویم. اما در که به رویم بسته می‌شود، تنهایی غافلگیرم می‌کند، بغضم می‌ترکد: باید خودداتر از اینها باشم. اما نمی‌دانم چرا هیچ وقت این بایدها کاری از پیش نمی‌برند. آرایشم را تازه می‌کنم. به سالن برمی‌گردم. در نگاهش می‌خوانم: کمی ملامت، کمی رنجیدگی، کمی... دیر کردم. نباید آن قدر در دستشویی می‌ماندم. من که می‌دانستم خاطره خوشی از آن ندارد. در چشمهایش می‌خندم. اما خنده‌ام را بی‌جواب می‌گذارد.

حتی هوای تازه شب کمکی به ما نمی‌کند. در کنار هم راه می‌رویم اما با هم نیستیم. از کنار چند جوان می‌گذریم، معذب می‌شوم، چرا؟ جوابش را در نگاه او جستجو می‌کنم. جز شماتت نمی‌بینم. دستپاچه می‌شوم. نگاهم را می‌دزدم اما سنگینی نگاهش را حس می‌کنم. بیشتر دستپاچه می‌شوم حالا انگار تمام خیابان، تمام مردم کوچه و بازار به تماشا آمده‌اند تا زن دستپاچه‌ای را ببینند: دستپاچه‌ترین زن جهان را.

دیگر بیگانه‌ایم. آن قدر که اگر دستهای یکدیگر را بگیریم، کسی باور نمی‌کند که با هم هستیم. گاهی جلوی این ویرترین، گاهی جلوی ویرترین دیگر می‌ایستیم اما چشمه‌بانیان خالی است: باز مردمک، از نگاه و به چیزهایی خیره می‌شویم که خالی‌اند: از لباس، از اسباب‌بازی. کم‌کم این احساس از چشمها به تمام بدن راه پیدا می‌کند و از خلایق لبریز می‌شوم: آدمی می‌شوم خالی که در فضایی خالی قدم برمی‌دارد. وجودش را حس نمی‌کنم، در کنارش راه می‌روم اما نمی‌بینمش، در کنار من است یا دیگری؟ نمی‌دانم. آشناست یا بیگانه؟ نمی‌پرسم. برایم مهم نیست که در کجای این دنیای بزرگ است: جلو، پشت، کنار ویرترین سمت راست، یا داخل مغازه. این را دوست دارد یا آن دیگری را، گرسنه است، یا سیگارش تمام شده، اصلاً پپ ضررش کمتر است؟ بی‌تفاوتم، نسبت به همه چیز، بین خودم و دنیا دیواری کشیده‌ام به بلندی آرزو. احساس سبکی خاصی دارم. انگار روی ابرها قدم برمی‌دارم. بی‌وزنم و لبهایم سخت به هم چفت شده‌اند. آنها را بیشتر به هم می‌فشارم. از به هم چسبیدگی‌شان لذت می‌برم. کوچکترین روزنی در آنها نیست. هیچ چیز از بیرون به درونم راه پیدا نمی‌کند. چه خودخواه شده‌ام و از پاره شدن ريسان دنیا چه لذت می‌برم! دیگر به راحتی می‌توانم او را فراموش کنم و خودم را، انگار هرگز وجود نداشته‌ایم.

این خیابان دلم را می‌زند به خیابان دیگر می‌پیچم. درست راه رفتن، استفاده از تاکسی، میان‌برزدن... معنی ندارد. همه راهها به یک جا ختم می‌شوند. هیچ راهی، غلط یا درست و هیچ مسیری، مسیر من نیست. چنان بی‌وزن شده‌ام که با کوچکترین حرکتی به هوا پرتاب می‌شوم. مثل فضانوردان باید حساب‌شده عمل کنم. اما حساب‌شدگی چیست؟ حساب‌شدگی هم با من به آن طرف آمده است. پرهیز را همراه هر چه رعایت به جوی آب می‌ریزم و با صدای بلند می‌خندم. احساس نامرئی بودن می‌کنم و ضد ضربه می‌شوم و چنان از خیابان می‌گذرم که شبیه ماشینها از کوچک و بزرگ بلند می‌شود. همه‌شان را به هیچ می‌گیرم و ترمز این یکی را: بنز سفید و راننده‌اش را که می‌شناسم. بارها دیده‌امش. در خیابان، در بانک، پشت دخیل مغازه، در کنارم سر سفره فامیل، شاید هم... خودش است.

... زینکه... بلد نیستی مثل بچه آدم از خیابان رد بشوی؟
لبخندی تحویلش می‌دهم که: سلام.

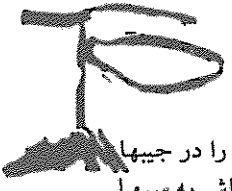
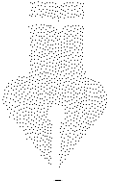


این رستوران را انتخاب کردم، فکر کردم فضایی که دوست دارد بهش آرایش می‌دهد و کمکش می‌کند تا آراستر حرف بزند اما هنوز سر صحبت را باز نکرده عصبانی است، از کوره در رفته و بدون توجه به اطراف صدایش را بالا می‌برد: «چرا متوجه نیستی؟ اگر تو را انتخاب کرده‌ام، یعنی اینکه تو را می‌خواهم و گرنه به دنبال یکی دیگر می‌رفتم،

۲



مگر نه؟ چند بار بگویم که انتخابم تو هستی، تو؟» راست می‌گوید انتخابش من هستم اما فقط بخشی از آن. با دیگری در حسرت من است و با من... شاید اگر می‌توانست همه ما را با هم داشته‌باشد، وضع فرق می‌کرد. «اگر زندگی دیگری می‌خواستم خیلی وقت پیش به دنبالش رفته بودم و این همه سال صبر نمی‌کردم. فکر می‌کنی تنها ماندن و تنها زندگی کردن توی این محیط، کار ساده‌ای است؟» راست می‌گوید تنها ماندن و تنها زندگی کردن کار ساده‌ای نیست اما نمی‌دانم کدام تنهایی را می‌گوید. «مخصوصاً وقتی مثل بقیه زندگی نکنی و راه آنها را نروی. من همه اینها را تحمل کرده‌ام و انتظار کشیده‌ام.» انتظار چه را؟ و حالا که آن قدر انتظار کشیده، به آن رسیده؟ از خودش می‌پرسد. نمی‌داند. «صبر کردم و تحمل کردم و فکر می‌کنم که این حق من است. این که به آنچه می‌خواهم برسم.» و حالا که زندگی به خاطر تمام آن سالهای انتظار به او بدهکار است، هیچ وقت از هیچ چیز کاملاً راضی نیست. «سعی کن بفهمی، تصمیم‌گیری در مورد چنین قضیه‌ای کار ساده‌ای نیست. آن چیزی که تو اسمش را تردید می‌گذاری، فقط سنجیدن بهتر و دقیقتر است.» نمی‌دانم چرا احساس می‌کنم قبلاً این حرفها را شنیده‌ام، شاید هم در جایی خوانده‌ام. در هر حال می‌دانم پایش چیست. «تحلیل چنین چیزی به خانواده‌ام کار ساده‌ای نیست. مامان اینها را می‌شناسم.» من هم مادرش را می‌شناسم. با اینکه هرگز او را ندیده‌ام. تا اسمش می‌آید، مادر خودم را می‌بینم که دست به کمر روی ایوان بلند خانه ایستاده و خودم را که از پشت حصیر اتاق دایه به او خیره مانده‌ام. «آنها خواست زیادی ندارند. آن طور هم که تو فکر می‌کنی به دنبال مادیات نیستند. فقط آسایش و رفاه مرا می‌خواهند، همین. سعی کن بفهمی. سعی کن شرایط و موقعیتشان را درک کنی.» وقتی این چیزها را می‌گوید عجیب شیه زنی است که پشت میز پهلویی نشسته و با صدای بلند می‌خندد، یا آن دیگری که دم در ایستاده و با اصرار موهایش را از زیر روسری بیرون می‌کشد، یا آن دیگری که... «می‌دانی دیگر دختر ۱۷ ساله نیستم که زود احساساتی می‌شود و تصمیم می‌گیرد. درست است که این نوع زندگی را دوست دارم اما باید ببینم که توان آن را دارم.» همیشه همین طور است. می‌آیند برای اینکه این نوع زندگی را دوست دارند و می‌روند چون توانش را ندارند و من برای همیشه تبدیل به شوهر دلخواه زنانی می‌شوم که حلقه ازدواج دیگری را به انگشت دارند. «نمی‌خواهم انتخابی بکنم که بعدها تویش بمانم. می‌دانی چندین و چند سال خور کردن به یک زندگی و بعد یکباره از آن بریدن کار ساده‌ای نیست.» نه کار ساده‌ای نیست، هیچ. اما کار ساده کدام است؟ به دنبال مدینه فاضله‌ای است که از هر طرف به آن راهی است. بیهوده می‌گردد و نمی‌داند بیهودگی خود چه سخت است. صدایش چنان با حق در هم شده که به سختی قابل تشخیص است. و از چهره‌اش در پس دود سیگاری که با هر نفس ضخیم‌تر می‌شود، جز هاله‌ای نمانده. در دلم غوغایی بر پا می‌شود که یک ذرت دیگر تنها چیزی است که آرامش را به او باز می‌گرداند. از جا بلند می‌شود، به طرف دستشویی می‌رود. در غیابش ثانیه‌ها و دقیقه‌ها را می‌شمارم. زمان گش می‌آید. به ساعت نگاه می‌کنم. هشت و ۴۵ دقیقه است. آیا هشت و ۴۶ دقیقه باز هم زنده خواهم بود؟ اگر نه یک ذرت دیگر به چه کار می‌آید؟ عقربه‌ها نه و ۱۲ دقیقه را نشان می‌دهند و او هنوز نیامده. نگران می‌شوم، از جا بلند شده‌ام که می‌بینم از دور می‌آید: سلاطه سلاطه و بی‌اعتنا.



از رستوران بیرون می‌آیم. هوا سرد است. دستهایم را در جیبها فرو کرده‌ام. به کندی قدم برمی‌دارم، فکر می‌کنم: ای کاش به سرما فرصتی می‌دادیم تا وارد تک‌تک سلولهایمان بشود و آنها را به لرزه بیندازد و تازه‌مان کند. اما او شتاب دارد. چهره‌اش گرفته‌است و آرام ندارد. از جلوی چند جوان می‌گذریم. نگاهش برای لحظه‌ای روی صورت آنها می‌ماند. در چشمهایشان به دنبال چه می‌گردد؟ تأیید؟ نمی‌دانم. رو به من می‌کند. چهره آنان هنوز در نگاهش است: سرزنده و پر انرژی. نگاهم را از او می‌گیرم و به سمت دیگری می‌دوزم. اما بی‌قراری‌اش را حس می‌کنم. سرش را مرتب به این طرف و آن طرف می‌چرخاند و دستهایش را تکان می‌دهد. به تماشای ویتربینا می‌ایستد، با این حال به دنبال چیزی نیست. حالا از من فاصله می‌گیرد. آشکارا دوری می‌کند. شاید دوست دارد تنها باشد. شاید هم ترجیح می‌دهد کس دیگری به جای من در کنارش باشد. از خودم می‌پرسم آن شخص چه کسی است؟ شاید این یکی، شاید هم همانی که کنار «دوو»ی سرمایه‌ی رنگش ایستاده. یک‌یک آنها را کنار او قرار می‌دهم. هیچ کدام را نمی‌پسندم. اما شاید این یکی: مرد قوی هیجکلی که پوستی سفید و موهایی بلوط رنگ دارد، مرد زیبایی است. او می‌پسندد، حتماً. بیشتر از او فاصله می‌گیرم. می‌خواهم فرصت دیگری به او بدهم. نمی‌دانم، شاید خودم هم به فرصت دیگری احتیاج دارم. حالا دیگر به تصادف در کنار هم قرار می‌گیریم: گاهی جلو، گاهی عقبتر از هم. گاهی به جستجوی یکدیگریم اما میان جمعیتی که در رفت‌وآمد است به سختی هم را پیدا می‌کنیم. رفته‌رفته فاصله بیشتر می‌شود. احساس می‌کنم راحت‌تر است و سبکتر قدم برمی‌دارم. می‌خواهم در انتخاب آزادش بگذارم. اگر این بلوز را می‌پسندد یا آن دیگری را. یا اگر بستنی را به قهوه ترجیح می‌دهد. بیشتر از این چه می‌شود خواست؟ کمی آزادی برای او، کمی آزادی برای من، کمی آزادی برای همه. فاصله بیشتر شده. نگاهش آزاد است و خودش آزادتر. خودم را به جمعیت می‌سپارم. گاهی به راست و گاه به چپ کشیده می‌شوم و گاهی هم برای چند ثانیه در جا می‌ایستم. یک بار به اشتباه دستم را بر شانه زنی می‌گذارم. رویش را برمی‌گرداند، شرمسار دستم را پایین می‌آورم. لبخندی می‌زند، خجالت می‌کشم. او را هم به اشتباه انداخته‌ام. جمعیت مرا با خود می‌برد تا چند متر آن طرفتر رها کند. در پناه دیواری می‌ایستم و نگاهی می‌اندازم. تاریکی شب تشخیص را مشکل می‌کند. به خصوص زنها با مانتو و روسری سیاه کار را سخت‌تر کرده‌اند. او کجاست؟ کمی جلوتر، کمی عقبتر یا در خیابانی درست به موازات این خیابان؟ می‌خواهم سراغش را بگیرم. اما از که؟ از آدمهایی که بی‌توجه از کنارش گذشته‌اند، از همانها که حتی از خود نپرسیده‌اند: «یک زن تنها، آن هم این وقت شب!» می‌دانم که هیچ کس نمی‌داند. هیچ کس نشانی‌اش را ندارد. راستی در چه لباسی بود؟ به پلیس سر چهارراه بگویم چه؟ به دنبال چه هستم؟ دوستم، همسرم، خواهرم... از نگاهم می‌فهمند: زنهای جوان زودتر از بقیه. جلو می‌آیند. نگاهی به من می‌اندازند. من هستم؟ نه تو هم نیستی. هیچ کلماتان

یادداشتها:

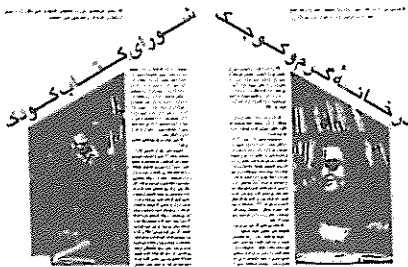
* ابله، نادان، احمق.

** مسعود احمدی، دوندۀ خسته، ص ۱۰

درباره پرسشنامه نظر خواهی از خوانندگان «زنان»

نامه دبیر شورای کتاب کودک

به «زنان»



مدیر محترم مجله زنان

با احترام، از توجه آن مجله به فعالیتهای شورای کتاب کودک و درج مقاله «در خانه گرم و کوچک شورای کتاب کودک» در مجله زنان شماره ۲۲ سپاسگزارم. اما ذکر نکته‌ای را در اینجا لازم می‌دانم. در سؤالی که مربوط به انتخاب و گزینش شورا در مورد کتابهای برگزیده سال بود، در خلال صحبتها فراموش کردیم نظر شورا را در مورد هنرمند معاصر، احمد رضا احمدی بیان کنیم. لذا استدعا دارم این نکته برای اطلاع جامعه فرهنگی کشور در آن مجله درج گردد:

شعری به نشر با نام در بهار خرگوش سفیدم رایسافتم (۱۳۷۰) از احمد رضا احمدی مورد بررسی شورا قرار گرفت. در این شعر کودک با آغاز بهار به سفر رنگین فصلها می‌رود تا به آغاز بهاری دیگر می‌رسد اما بی‌تعلق. او در این بهار در نقطه‌ای ایستاده که فناری زرد و خرگوش سفیدش را آزاد می‌کند گویی کودکی شده‌است که می‌داند خانه دوست کجاست.

شورای کتاب کودک این اثر را به خاطر تخیل قوی، ساخت محکم و بیان شاعرانه دارای درجه ادبی عالی می‌داند و معتقد است که این کتاب به همراه تصاویر هنرمندانه، طعم ادبیات ناب را به کودکان می‌چشاند و شایسته عنوان «کتاب برگزیده» است.

با تشکر
نوش آفرین انصاری
دبیر شورای کتاب کودک

علوم انسانی تحصیل کرده یا مشغول به تحصیلند.

هر یک از پاسخگویان به طور متوسط مجله را تقریباً به ۳ نفر دیگر می‌دهد تا آنان هم «زنان» را بخوانند.

میانگین نمره‌ای که پاسخگویان به مجله خود داده‌اند، حدود ۱۷ است. بیشتر پاسخگویان نمره ۱۸ را دانسته‌اند.

به هر حال آنچه آشکار است اینکه خوانندگان به مجله خود اعتماد دارند. گذشته از نحوه پاسخگویی، نزدیک به نیمی از پاسخگویان بی‌آنکه از آنان خواسته شده باشد، نام خود را ذکر کرده‌اند و نزدیک به دو سوم ایشان آدرس خود را هم نوشته‌اند، و اینها همان است که معمولاً در این قبیل نظرخواهیها مرسوم نیست مگر آنکه به پرسشگر اعتماد وجود داشته باشد.

اینها خلاصه‌ای فشرده از نظر خوانندگانی بود که محبت کرده، پرسشهای ما را بی‌پاسخ نگذاشتند. گرچه می‌دانیم دل خوانندگانی هم که پاسخ نداده‌اند با ساست ولی در هر حال از دانستن نظرشان خوشحال می‌شدیم.

منتظر نتایج تفصیلی این نظر خواهی در شماره آینده باشید.

در شماره‌های ۲۱ و ۲۲ «زنان» پرسشهایی را با شما در میان گذاشتیم با این امید که نظر خوانندگان راهنمای حرکت آینده‌مان شود. نتایج تفصیلی این نظر خواهی را در شماره آینده خواهید خواند. اما اکنون به اشاره، برخی از نتایج مقدماتی را جهت اطلاع خوانندگان می‌آوریم:

میانگین سنی خوانندگان مجله (با به تعبیر دقیقتر، میانگین سنی پاسخگویان به نظر خواهی) ۳۳ سال است. نیمی از پاسخگویان کمتر و نیمی بیشتر از ۳۰ سال سن دارند. جوانترین پاسخگو ۱۶ ساله و مسن‌ترین آنها ۶۲ ساله است.

۷۷ درصد پاسخگویان زن و ۲۳ درصدشان مرد هستند.

۵۳ درصد پاسخگویان متأهل و ۴۱ درصد آنان مجردند. ۶ درصد دیگر دست کم یک بار ازدواج کرده اما اکنون مجردند.

۷۶ درصد پاسخگویان دارای تحصیلات دانشگاهی‌اند و ۶/۵ درصد آنان پزشک یا دارای مدرک دکترا هستند. نزدیک به نیمی از پاسخگویان در رشته‌های مختلف